

نقش حیاتی بازی در رشد اجتماعی کودکان

کاری پایه² مربی کودک، کارشناس تعلیم و تربیت و نویسنده نروژی فکر میکند که: بازی کردن کودکان با یکدیگر و احساس این که آنها مورد قبول و علاقه هم بازی های خود هستند، پذیرش کودک در جمع مشترک هم بازیان خود بدون اینکه کودک مجبور به تظاهر کردن باشد، و اجازه پیدا کردن اینکه خودش باشد. اینها قسمتی از دنیای دلپذیر دوران کودکی می باشد. ایجاد شرایط مناسب جهت رسیدن به این هدف یکی از مهم ترین وظایف مربی کودک است.



اساساً میتوان اذعان داشت که بازی کردن جمعی کودکان و از این طریق رشد قابلیت اجتماعی آنها شالوده وجود کلاس های آمادگی (کودکان شش ساله) می باشد.

اما همه کودکان بازی نمی کنند. پر³ در گوشه ای تنها نشسته و ساعت ها بدون تماس با دیگران مشغول ساختن خانه ای توسط تکه های پلاستیکی می باشد و این در حالی است که دیگران نیز وی را دعوت به بازی نمی کنند. نورا⁴ با کمال میل با بقیه بازی کرده ولی همیشه برای دیگران تصمیم می گیرد و همه چیز را به میل و ذائقه خود می خواهد و به همین دلیل دیگران از وی کناره گرفته و او را به بازی نمی گیرند.

هانس همه چیز را جدی گرفته و قادر به شوخی کردن نیست او دارای قوه تخیل قوی نمی باشد. وی همواره به دیگران به صورت بسیار جدی نگاه میکند. آنا⁵ همیشه و در همه مواقع علاقمند به بودن با بزرگسالان میباشد.

با این حال ما در حالی که با آرامش و احساس رضایت در صندلی خود نشسته، فکر می کنیم که همه چیز به صورت آرام و با ثبات پیش میرود و با خود می اندیشیم که " بچه ها چقدر قشنگ بازی می کنند"

کاری پایه در کتاب خود تحت عنوان "قابلیت های اجتماعی در کلاس های آمادگی" به این موضوع اشاره می کند "بازی کودکانه نقشی مرکزی در رشد اجتماعی آنها ایفا می کند. بودن و بازی کردن با گروه، توانایی های ویژه ای از کودک طلب می کند و این توانایی ها با بازی جمعی کسب می گردند."

اما باید توجه داشت که آن دسته از کودکان که در بازی شرکت نمی کنند چه تجاربی را از دست می دهند. ما مربیان و بزرگسالان باید به صورت فعال و از صمیم قلب تلاش در ترغیب آنها جهت شرکت در بازی های جمعی نماییم. باید در نظر داشت که این امر قبل از شروع دوران دبستان صورت پذیرد.

کاری پایه در کتاب خود ادامه میدهد که: "یک شروع خوب جهت این کار این است که ما به بازی های جمعی با دیدی نوین توجه داشته و فکر کنیم که در اطراف کودکان و بازی آنها واقعا چه اتفاقاتی رخ می دهد".

زمانی که وی و همکارانش بر روی پروژه ای در همین رابطه کار می کردند، فعالیت خود را با در نظر گرفتن سوالات زیر دنبال می نمودند:

کودکان در بازی با یکدیگر چه می کنند؟ کدام یک تصمیم گیرنده است؟ آیا همان کودک همیشه

تصمیم گیرنده اصلی است؟ نکاتی که به یاد گیری آنها کمک می کند چیست؟ کودکانی که

همیشه اجازه داده که دیگران برای آنها تصمیم بگیرند، خود چه چیزهایی یاد می گیرند؟ آیا کودکان

در اینکه به بقیه اجازه شرکت در بازی را بدهند خوب عمل می کنند؟ و یا اینکه از شرکت دادن

دیگران در بازی سر باز میزنند؟ آیا همیشه کسی که به بازی گرفته نمیشود همان کودک است؟ آیا

بازی آزاد آنها به صورت قرار گرفتن در رل های مختلف است؟ آیا گروه های بازی همیشه از همان

افراد تشکیل شده و یا همیشه به طور مختلف گروه بندی می شود؟ آیا در میان کودکان کسی یا

¹ از انتشارات اتحادیه سراسری معلمان Förskolan

² Kari Pape

³ Per نام پسر

⁴ Nora نام دختر

⁵ Anna نام دختر

کسانی وجود دارد که تقریباً همیشه تنها بازی کند؟ کدام یک از کودکان تمایل به بودن با بزرگسالان دارد؟ و چرا؟
و قبل از همه: آیا همیشه همان کودک که در بازی جمعی شرکت نمی کند همان کودکی است که دیگران اجازه شرکت به وی را نمی دهند؟ اگر چنین است ما مریبان باید دخالت کرده و این مسئله را حل کنیم.
مواقع زیادی مریبان فکر و یا اظهار می دارند که "آن طور که جسیکا¹ رفتار می کند، خیلی عجیب نیست که وی را در بازی شرکت ندهند، مقصر اصلی خودش است. وقتیکه او این طور رفتار می کند، مشخص است که کسی حاضر نیست که با او بازی کند."
این وظیفه مربی است که زمینه را طوری فراهم نماید که جسیکا برای کسب تجارب ضروری خویش بتواند در بازی جمعی شرکت کند. اگر ما نسبت به این موضوع بی تفاوت بگذریم طبیعتاً کودکان نیز هیچ گونه رشدی در این زمینه نخواهند داشت.

کاری پایه تاکید میکند که بزرگسالان نمی توانند هیچ گاه به کودکان بازی یاد بدهند: فقط کودک، خود قادر به بازی با شرایط و قواعد کودکانه می باشد و از این طریق به عمق بازی وارد شود. البته ما بزرگسالان هم می توانیم وارد بازی آنها شویم ولی معمولاً با منطق و شروط خودمان. ما بزرگسالان خواهان کنترل هستیم، آگاهانه و یا ناآگاهانه.
زمانی که ما بازی را به عنوان یک وسیله تعلیم و تربیت به کار می بریم، دیگر آن بازی با شرایط و قواعد کودکان نیست.

برای مثال، موقعی که بچه ها و مریبان بازی سفینه فضایی را زیر میز غذا انجام می دهند، آنها واقعا در راه رسیدن به کره ماه هستند، آنها زمان و مکان را فراموش کرده و احساس می کنند که هم اکنون در سطح کره ماه پیاده می شوند. در حالی که برای مریبان اینگونه نیست و این که درست در وسط بازی دستور قطع بازی، جهت چیدن میز غذا را صادر می کنیم خود نمونه ای از این اختلاف است.

کاری پایه ادامه می دهد: "من عقیده دارم که ما در مورد بازی کودکان آگاهی زیادی نداریم و این شاید بد هم نباشد. چرا که این چیزی است که ما نمی توانیم به آنها اعطاء کنیم. این چیزی است که کودک باید از کودکان دیگر یاد بگیرد. بزرگسالان فقط باید شرایط و موقعیت بازی را فراهم کرده و فقط در مواردی ویژه وارد آن شوند. و باید دانست که یادگیری و عادت به این روش زمانی نسبتاً طولانی طلب می کند.

غالباً ما فکر می کنیم: "در حال حاضر ما چه می توانیم انجام دهیم" جواب این سوال با گذشت زمان به دست خواهد آمد.

تلاش در جهت فراهم کردن شرایط مناسب برای بازی کودکان و در این راستا آموزش و کمک به رشد اجتماعی و بالا بردن خلاقیت آنها، اهمیتی کمتر از جلسه با والدین و همکاران ندارد. مربی که در حال بازی با کودکان می باشد اساساً نباید به کارهای دیگر از قبیل پاسخ به تلفن و یا توجه به گروههای دیگر مشغول شود. وی فقط و فقط در ساعات بازی باید در این جمع باشد.

اکثراً فکر می کنند که کودکان به طور مادر زاد سرزنده و آماده برای بازی با دیگران هستند در صورتی که به این گونه نیست. مثلاً هانس را در نظر بگیریم، وی در همه حال نسبت به خود و اطرافیان جدی است. او به راحتی نمی تواند علائم نهفته در بازی را درک کند. وی مشکل می تواند این را درک کند که چرخاندن یک پاکت خالی شیر در هوا می تواند سمبل یک هواپیما باشد. وی ظاهراً مسائل ساده و بدیهی بازی را دور زده و آنها را تجربه نکرده است. برای او سخت است که وارد بازی شده و در آن رل دیگری را بر عهده بگیرد، سخت است که کنترل را از دست بدهد و به طور خود جوش در همان لحظه در بازی شرکت کند.

از آنجا که کودکان ترجیح می دهند هم بازی های خوش اخلاق داشته باشند در نتیجه هانس خارج از بازی قرار می گیرد.

این بسیار مهم است که بزرگسالان جوی مملو از خنده، شوخی و شیطنت فراهم کنند و نه تنها به بچه ها اجازه شیطنت داده بلکه خود را کمی از قید و بند بزرگسالان رها و به همراه آنها شیطنت کنند. درست در این لحظه احتیاج به قر و لند کردن و اشاره کردن به اینکه "اینجا را کثیف نکن" و یا "مرتب بشین" ندارد.

باید جرات داشته باشیم که بزرگسال متفاوتی باشیم، یک نفر که در بازی کودکانه شرکت و پا به پای آنها رلی را بر عهده می گیرد، مثلاً کف اطاق همراه بچه ها در دریایی پر از کوسه مشغول پارو

¹ Jessika نام دختر

زدن باشیم. احساسات موجود در اطاق تاثیرات عمیقی در بازی کودکان دارد. جو موجود در اطاق باید به گونه ای باشد که هر کس وارد آن می شود متوجه شود که در اینجا می تواند و اجازه دارد که بخندد. هم زمان باید در نظر داشت که حتی در چنین اطاقی نیز میتواند کودکی باشد که همه روزه تنها پشت میزی نشسته و فقط گردنبنند (مهره) نخ می کند (و یا بازی های انفرادی دیگر) و این در حالی است که دیگران با تمام نیرو و توان مشغول بازی با یکدیگر هستند. کودکی که نامرئی و بی سر و صدا بوده و تلاش در ایجاد ارتباط با دیگران نکرده و هیچ کس هم وی را دعوت به بازی نمی کند. مثلا پر ، او هرگز برای چیزی نق زده و تقاضای کمک نمی کند. اساسا وی از مریبان خود چیزی نمی خواهد و هرگز دعوا نمی کند.

برای اینکه کودک بتواند در روابط با دیگران خوب عمل کرده و بتواند دوست پیدا کند ، باید اجازه و توانایی مطرح کردن خود را در جمع داشته باشد و این خود مربوط به داشتن اعتماد به نفس ، خود باوری و خود آموختگی کودک می باشد.

برای برخورد با این موضوع ابتدا مربی باید از خود سوال کند که آیا وی توانایی این را داشته که به پر کمک کند و مشکل را حل نماید و یا اینکه اینگونه بهتر و راحت تر است که برخی از کودکان تقاضا های کمتری داشته باشند.

ما باید با آگاهی کامل آماده نشان دادن عکس العمل در قبال این گونه مشکلات باشیم. ولی اکثر ما همیشه آسانترین راه حل را انتخاب کرده و چنین اظهار می داریم که: "این پر است که مشکل در تماس گرفتن با بقیه دارد". اما این چیزی جز کلی گویی نیست. زمانیکه کودک در بازی شرکت نمی کند و یا جرات نمی کند که سوال کند: "آیا میتواند در بازی رلی داشته باشد؟". میتوان پدر ، مادر ، خواهر و یا برادری را در پشت فضا مشاهده کرد که تا کنون نقش وکیل و یا پشتیبان وی را بازی کرده اند.

پر خواهری دارد که دو سال از وی بزرگتر است که تا کنون همیشه از جانب او پاسخ داده است: "نه پر فقط یک لیوان شیر می خورد" و یا "نه پر معمولا عادت به انجام این کار ندارد". در حال حاضر در کلاس آمادگی خواهر او در کنارش نبوده و در نتیجه وی کاملا خود را تنها احساس می کند. مریبان تلاش می کنند که در مواقع مختلف از جمله صرف غذا و یا بازی ، از پر به صورت ویژه سوالاتی مطرح و به مرور وی را در شرکت در فعالیت های جمعی ترغیب نمایند.

کودکان نامرئی باید مرئی شوند. اگر ما نام بچه ها را ده بار در روز صدا می زنیم باید نام پر (کودک نامرئی) را سی بار صدا کنیم. به طور مثال ما از تجمع صبحگاهی به خوبی استفاده کرده و در آن کار دستی پر را با تکرار نام وی بشان داده و یا کارهایی را که وی میتواند انجام دهد یاد آور می شویم. ما مراقب هستیم که او در بازی های سازمان یافته رل جذاب تری را بر عهده بگیرد. یک سال طول کشید تا پر موفق به ابراز وجود شد. وی بالاخره موفق به پیدا کردن یک دوست گردید، و جالب اینکه دوست وی هانس بود (کودکی که همیشه جدی بود).

زمانیکه مریبان متوجه شدند که این دو در حال پیدا کردن یکدیگر هستند به صورت فعال آنها را پشتیبانی نمودند. مثلا به آنها اجازه داده شد که هنگام صرف غذا در کنار یکدیگر بنشینند و یا اینکه آنها را در کنار یکدیگر در کارها شرکت میدادند. حتی والدین آنها را تشویق کرده که اجازه دهند که آنها در اوقات فراغت نیز با یکدیگر بازی کنند.

تقریبا تمام دوستی ها با بازی آغاز می گردد. زمانیکه کودکان با هم واقعا دوست باشند ، در کنار یکدیگر احساس امنیت بیشتری می کنند و در این رابطه همیشه در بازی جای خالی برای بقیه وجود دارد.

نورا با کمال میل حاضر با بازی با دیگران است ، اما او قواعد بازی را به خوبی نمی داند. تلاش وی همواره بر این است که نظرات و امیال خویش را به دیگران تحمیل نماید او فاقد این درک است که خواست کودکان دیگر اساسا میتواند چیز دیگری باشد. علیرغم تلاشی که نورا جهت نزدیک شدن به بچه ها می کند ، هیچکس تمایل به بازی با او را ندارد.

نورا باید یاد بگیرد که در اینگونه موارد چگونه باید رفتار کند. ما این موضوع را در طی پروسه ای از طریق ورود یکی از مریبان در بازی حل نمودیم. مربی دائما مراقب بود که نورا نظرش را به دیگران تحمیل نکند.

عکس العمل بزرگسالان در اکثر موارد در بازی با کودکان به گونه ای متفاوت است. به طور مثال ما به راحتی در بازی با ورق بین خود و یک کودک پنج ساله اجازه می دهیم که وی برنده بازی شود. باید دانست این چیزی جز "دوستی خاله خرسه" نیست.

اگر ما واقعا قصد کمک به نورا را داشته باشیم ، باید در مقابل وی ایستادگی کرده و به وی اجازه تحمیل نظراتش به دیگران را ندهیم. در غیر این صورت نورا چیزی یاد نمی گیرد.

کاری پایه بر این عقیده است که وقتی مربیان سوال می کنند که آیا آنها اجازه دارند وارد بازی شوند به ندرت از سوی بچه ها پاسخ منفی می گیرند. مربی از این موقعیت می تواند به نحو خوبی استفاده کند. اگر کودکی در گوشه ای تنها و غمگین ایستاده و دیگر کودکان از وی دعوت و یا اجازه نمی دهند که وی در بازی شرکت کند، ما با گرفتن دست وی می توانیم در بازی وارد شده و از آنها جهت ورود به بازی کسب اجازه نماییم.

البته باید موقعیت بازی را نیز به خوبی در نظر داشت. بازی هایی هستند که با تعداد بیشتری از افراد نمی توان به آن ادامه داد. و اگر در این موارد جواب نه از کودکان گرفتیم باید به آن "نه" احترام بگذاریم. کودکان باید به خوبی تحمل پاسخ نه (منطقی) را از سوی دیگران داشته باشند. زمانیکه نه گفتن ها از سوی جمع کودکان به صورت یک عادت شود، آنوقت مربیان موظف به تدوین یک هدف مشخص جهت حل مشکل می باشند. بطور نمونه امسال هدف ما نسبت به نورا تلاش هر چه بیشتر در جهت وارد نمودن وی در بازی های جمعی است.

وقتی آنها (پنج ساله) روز های نخست خود را در کلاس های آمادگی آغاز کرد مربیان وی متحیر شده بودند. آنها کمترین علاقه ای نسبت به بازی با دیگران از خود نشان نمی داد و همواره به سوی بزرگسالان (مربیان) جذب می شد. آنها زودتر از موعد مقرر بدنیا آمده و مدت طولانی در بستر بیماری قرار داشته و همیشه مورد توجه و مراقبت بزرگسالان بوده است. وی هرگز جنبه های متعدد یک بازی به همراه کودکان دیگر را تجربه نکرده بود.

یکی از مربیان برای اینکه آنها نسبت به بازی با دیگران علاقه مند شود، به همراه او در تمام بازی ها و تجمع بچه ها حضور داشت. پس از سه ماه تلاش و حضور مربی در بازی به همراه آنها، بالاخره روزی آنها ناگهان به مربی خود گفت: "دیگر نمی خواهم تو با من باشی، من میتوانم به تنهایی بازی کنم."

وظیفه مربی ایجاد شرایط مناسب برای کودکان است، به طوری که کودکان بتوانند در حال و مکان حاضر کودک باشند. این وظیفه در رابطه با کودکانی که در خانه مشکلاتی دارند و موقع ورود به مدرسه و یا مهد کودک نگران و غمگین هستند به مراتب بیشتر می باشد. در اکثر موارد صورت مسئله معکوس عمل میشود و آن اینکه، آن دسته از کودکان که در محیط زندگی و خانه خود وضعیت مناسب تری دارند در موقع ورود به مهد کودک با استقبال بهتری از سوی مربیان خویش مواجه می شوند. همچنین آنها در بین دیگر کودکان نیز محبوب تر هستند. همواره باید بیاندیشیم که رفتار ما در قبال آن دسته از کودکان که کسی حاضر به بودن و بازی کردن با آنها نیست چگونه باشد.

کمی با خود فکر کنیم! صبح زود وقتی بچه ها به مهد می آیند ما با خود چه فکر می کنیم؟ با حرکات دست و حالت قیافه خود نشان می دهیم که "آه دو باره سر و کله این بچه پر رو پیدا شد" و یا با صدایی شفاف و مهربان فریاد زده "آه چه دختر خوشگلی، چه خوب شد که امروز آمدی" احساس اینکه هر روز کسی یا کسانی با خوشحالی منتظر وی هستند و دیگران تمایل به بودن با او را دارند، یکی از بهترین ابزار کودک برای مواجهه با آینده است. مطمئنا کودکان زیادی در اطراف ما وجود دارد که طعم شیرین و دلچسب این احساس را تا کنون نچشیده اند.

مراقبت از این کودکان وظیفه مشترک یکایک ما می باشد. مربیان باید از خود رفتار اجتماعی مناسبی نشان دهند. برای اینکه در این مورد به اهداف خود برسیم باید والدین را نیز با خود همراه نماییم.

بزرگسالان الگوی مهمی برای کودکان به حساب می آیند. شاید ما به تاثیر الگوی بزرگسالان به اندازه کافی فکر نمی کنیم، اما باید مطمئن باشیم که نتیجه و تاثیر رفتار بزرگسالان، در بازی کودکان به خوبی مشاهده می شود.

ما باید نسبت به الگوی بزرگسالان باز اندیشی کنیم.

خود من در مقابل دیگران چگونه رفتاری دارم؟ آیا من با همه گفتگو می کنم؟ واقعا در عمل نشان می دهم که برای همه اطرافیان جا باز می کنم؟

به دیگران اهمیت می دهم؟ آیا فرق بین اطرافیان خود می گذارم؟

ما همچنین باید با کودکان صحبت کنیم، صحبت با آنها در مورد احساس آن کودکی که اجازه بازی کردن با دیگران را نمی یابد.

باید به آنها یاد بدهیم که همواره از قلب و احساس خود استفاده و به نتایج اعمال خود فکر کنند.

بازی برای کودکان شادی وصف ناپذیری است بی حد و مرز. ما باید اجازه دهیم که این شادی برای و در دسترس همه آنها باشد.